



انتشارات آزاداندیشان

آزاداندیشی

و
مردم‌گرائی

در ایران

تحقیق و نگارش:

عبدالرشید حقیقت (ریح)

تحقیقی پیرامون :



انتشارات آزاد اندیشان

آزاد اندیشی

و
مردم کرامتی

در ایران

تحقیق و نگارش :

عبدالرشید حقیقت (رفع)

حق تجدید چاپ مخصوص مؤلف است



آشارات آزادانیشان

- آزاداندیشی و مردم‌گرایی در ایران
- عبدالرفیع حقیقت (رفیع)
- چاپ اول
- مرداد ۱۳۵۹

بمبارزان آگاه ، بسکسانیکه بخاطر وهالی
مردم ایران از استبداد و استثمار بیگانگان و
بدست آوردن آزادی مستقل ایرانی میکوشند
تقدیرم میشود .

(رفیع)

حقیقت وحدت روحی است ، در وحدت
روحی هیچ چیز از میان نمی رود و هیچگاه تأثیر
و اهمیت خود را از دست نخواهد داد.

(رفیع)

بمبارزان آگاه ، بسکسانیکه بخاطر رهائی
مردم ایران از استبداد و استثمار بیگانگان و
بدست آوردن آزادی مستقل ایرانی میکوشند
تقدیم میشود .

(رفیع)

حقیقت وحدت روحی است ، در وحدت
روحی هیچ چیز از میان نمی رود و هیچگاه تأثیر
و اهمیت خود را از دست نخواهد داد.

(رفیع)

اثر باید صلاحی باشد در مبارزه‌ای که انسانها
برضد بدی بکار می‌گیرند.
(ژان پل سارتر)

فهرست مطالب کتاب

۱	پیش‌گفتار مولد
۷	مقام ایرانیان در فرهنگ بشری
۱۰	قیام کاوه آهنگر
۲۱	مردم‌گرایی فریدون پیشدادی
۲۲	تعالیم زرتشتی
۲۵	مقایسه افکار فلسفی زرتشت با سقراط و افلاطون
۲۶	تعالیم آئین مزدک
۳۱	نخستین پیشنهاد حکومت ملی (جمهوری) ایرانی در دوره هخامنشیان
۴۱	تعالیم دین مانی
۴۳	جنبش مزدکی
۴۹	تعالیم آئین مزدک
۵۶	سلطان فارسی‌زادانندیش و مردم‌گرایی معروف ایرانی در آغاز قرن هفتم میلادی
۶۳	ظهور قدریانی و معتزلیان
۶۷	اصول عقاید فرقه معتزله
۶۹	تشیع جلوه‌ای از حق‌جویی ایرانیان در اسلام
۷۲	صوفیان یا آزاداندیشان ایران
۷۳	شیخ ابوالحسن خرقانی
۷۷	وارستگی و بی‌نیازی خضیصه ذاتی مردان آزاداندیش
۸۱	جوانمردی و فتوت شیوه‌ای از مردم‌گرایی در ایران
۸۴	جنبش خرم‌دینان
۸۸	ظهور بابک خرم‌دین
۹۴	قیام زنگیان زیرلوای یکنفر ایرانی
۹۹	نهضت علویان در طبرستان
۱۰۶	جنبش اخوان‌صفا
۱۰۹	جنبش علی‌سربداران در قرن هشتم هجری
۱۲۱	نهضت حروفیان
۱۲۴	اصول عقاید حروفیان
۱۳۱	جنبش نقطویان یا پسیخانیان
۱۳۳	کریم‌خان زند و کیل‌رغایا یا نخستین رئیس جمهور ایران
۱۳۶	جنبش مشروطه‌خواهی
۱۵۰	درخواست تأسیس عدالتخانه
۱۵۲	آغاز جنبش مشروطه‌خواهی

اگر باید سلاحی باشد در مبارزه‌ای که انسانها
برضد بدی بکار می‌گیرند.
(ژان پل سارتر)

www.KetabFarsi.com

فهرست مطالب کتاب

۱	پیش گفتار مولف
۷	مقام ایرانیان در فرهنگ بشری
۱۰	قیام کاوه آهنگر
۲۱	مردم گرائی فریدون ییشتادی
۲۲	تعالیم زرتشتی
۲۵	مقایسه افکار فلسفی زرتشت با سقراط و افلاطون
۲۶	تعالیم آئین مزدک
۳۱	نخستین پیشنهاد حکومت ملی (جمهوری) ایرانی در دوره هخامنشیان
۴۱	تعالیم دین مانی
۴۳	جنبش مزدکی
۴۹	تعالیم آئین مزدک
۵۶	سلمان فارسی آزاداندیش و مردم گرای معروف ایرانی در آغاز قرن هفتم میلادی
۶۳	ظهور قدریان و معتزلیان
۶۷	اصول عقاید فرقه معتزله
۶۹	تشیع جلوه‌ای از حق جوئی ایرانیان در اسلام
۷۲	صوفیان یا آزاداندیشان ایران
۷۳	شیخ ابوالحسن خرقانی
۷۷	وارستگی و بی‌نیازی خصیصه ذاتی مردان آزاد اندیش
۸۱	جوانمردی و فتوت شیوه‌ای از مردم گرائی در ایران
۸۴	جنبش خرم‌دینان
۸۸	ظهور بابک خرم‌دین
۹۴	قیام زنگیان زیرلوای یکنفر ایرانی
۹۹	نهضت علویان در طبرستان
۱۰۶	جنبش اخوان صفا
۱۰۹	جنبش ملی سربرداران در قرن هشتم هجری
۱۲۱	نهضت حروفیان
۱۲۴	اصول عقاید حروفیان
۱۳۱	جنبش نقطویان یا پسیخانیان
۱۳۳	کریم‌خان زند و کیل‌رعایا یا نخستین رئیس جمهور ایران
۱۳۶	جنبش مشروطه خواهی
۱۵۰	درخواست تأسیس عدالتخانه
۱۵۲	آغاز جنبش مشروطه خواهی

۱۵۶
۱۵۸
۱۶۱
۱۸۳
۱۸۶
۱۸۸
۱۸۹
۱۸۹
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۱
۲۰۵

مخالفت محمدعلی شاه با مشروطه
آغاز دیکتاتوری نظامی و انحلال حکومت قانون
کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی
آغاز جنبش جمهوری خواهی در ایران
جنبشهای آزادیخواهان در ولایات
جنبش خیابانی
قیام جنگل و جنبش مردم گیلان
فعالیت جاسوسان انگلیس در گیلان
شکست جنبش گیلان
قیام کلنل محمدتقی خان پسیان
میهن ای میهن
عشق وطن
سرود ملی ایران
مهر ایران
فهرست مآخذ
فهرست اعلام

پیش‌گفتار

بنام او

سبعان خالقى که صفاتش ز کبریا
بر خاک هجر می‌فکند عقل انبیا
گر صد هزار سال همه خلق گائیات
فکرت کنند درصفت و عزت خدا
آخر به عجز معترف آیند گسای آنه
دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما

همانطور که در ورقه‌های کتاب حاضر آشکارا ملاحظه می‌فرمائید یکی از خصایص ممتاز دانشمندان و اندیشه‌مندان راستین ایرانی آزاد-اندیشی و مردم‌گرایی است که نمایندهٔ وسعت‌نظر بی‌انتها و رهائی-یافتن از قیود دست و پاگیر محدود مربوط به قبیله و گروه و نژاد و شهر و قوم و مسلکت و مکتب و توقف نکردن آنان در مراحل مختلف زندگی فریبدهٔ مادی می‌باشد.

این خصیصهٔ ارزنده و آموزنده جهانی که راهنمای سعادت بشری و شیوهٔ راستین رسیدن به مدارج عالی کمال معنوی است بدون مطالعه و تفحص و تعمق وسیع و همه‌جانبه و همچنین تأمل و تهذیب و کوشش و جهش فکری و عملی بی‌وقفه و بی‌شرضانه و خالی از تعصب امکان-پذیر نیست.

سאלک این راه و روش والای انسانی در صورت واجد بودن شرایط موردبحث در بالا باید بعد از طی مراحل مختلف زندگی و گذشتن از تنگناهای وادی خودفنائی برای نیل به آزاداندیشی همگانی و رفاه عمومی و بقای محیط ایده‌آل جهانی، به این رتبت نائل گردد.

بدیهی است بقول شیخ فریدالدین عطار نیشابوری آزاده‌سرد ایرانی زیسته در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری از سی‌مرغ به «سیمرغ» شدن (رسیدن) مستلزم طی مراحل (وادی) مختلف است که ذکر جزئیات آن از حوصلهٔ این مقدمه بیرون است و بیان آن موجب اطاله کلام خواهد شد. خوشبختانه ورقه‌های زرین تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، به افکار و آثار گرانبهای این برگزیدگان فکری بشری مزین است که بحث و نقد آثار آنان همواره شگفتی و احترام فوق‌العاده بزرگان اقوام مختلف جهان را با خود همراه داشته است.

چون این کتاب بر پایهٔ «تحقیقی پیرامون آزاداندیشی و مردم-گرایی در ایران» تهیه شده است، بنابراین تا حد امکان از پرداختن به

۱۵۶
۱۵۸
۱۶۱
۱۸۳
۱۸۶
۱۸۸
۱۸۹
۱۸۹
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۱
۲۰۵

مخالفت محمدعلی شاه با مشروطه
آغاز دیکتاتوری نظامی و محو حکومت قانون
کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی
آغاز جنبش جمهوری خواهی در ایران
جنبشهای آزادیخواهانه در ولایات
جنبش خیابانی
قیام جنگل و جنبش مردم گیلان
فعالیت جاسوسان انگلیس در گیلان
شکست جنبش گیلان
قیام کلنل محمدتقی خان پسیان
میهن ای میهن
عشق وطن
سرود ملی ایران
مهر ایران
فهرست ماخذ
فهرست اعلام

پیش گفتار

بنام او

سبحان خالقى كه صفاتش ز كبريا
بر خضاك عجز مى فكنند عقل انبيا
تس صد هزار سال همه خلق كائنات
فكرت كنند در صفت و عزت خدا
آخر به عجز معترف آيند كاي اله
دانسته شد كه هيچ ندانسته ايم ما

همانطور كه در ورقهای كتاب حاضر آشكارا ملاحظه می فرمائید یکی از خصایص ممتاز دانشمندان و اندیشه‌مندان راستین ایرانی آزادی‌اندیشی و مردم‌گرایی است که نمایندهٔ وسعت نظر بی‌انتها و رهائی‌یافتن از قیود دست و پاگیر محدود مربوط به قبیله و گروه و نژاد و شهر و قوم و مملکت و مکتب و توقف نکردن آنان در مراحل مختلف زندگی فریبندهٔ مادی می‌باشد.

این خصیصهٔ ارزنده و آموزنده جهانی که راهنمای سعادت بشری و شیوهٔ راستین رسیدن به مدارج عالی کمال معنوی است بدون مطالعه و تفحص و تعمق وسیع و همه‌جانبه و همچنین تأمل و تهذیب و گوشش و جهش فکری و عملی بی‌وقفه و بی‌غرضانه و خالی از تمصب امکان‌پذیر نیست.

سالك این راه و روش والای انسانی در صورت واجد بودن شرایط مورد بحث در بالا باید بعد از طی مراحل مختلف زندگی و گذشتن از تنگناهای وادی خودفناشی برای نیل به آزاداندیشی همگانی و رفاه عمومی و بقای محیط ایده‌آل جهانی، به این رتبت نائل گردد.

بدیهی است بقول شیخ فریدالدین عطار نیشابوری آزاده‌مرد ایرانی زیسته در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری از می‌سرغ به «سیرغ» شدن (رسیدن) مستلزم طی مراحل (وادی) مختلف است که ذکر جزئیات آن از حوصلهٔ این مقدمه بیرون است و بیان آن موجب اطاله کلام خواهد شد. خوشبختانه ورقهای زرین تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، به افکار و آثار گرانبهای این برگزیدگان فکری بشری مزین است که بحث و نقد آثار آنان همواره شگفتی و احترام فوق‌العاده بزرگان اقوام مختلف جهان را با خود همراه داشته است.

چون این کتاب بر پایه: «تحقیقی پیرامون آزاداندیشی و مردم‌گرایی در ایران» تهیه شده است، بنابراین تا حد امکان از پرداختن به

جزئیات به‌ویژه معرفی آزاداندیشان ایران و نقد آثار و افکار و گفتار فرد فرد آنان که مستلزم تحقیق و تألیف جداگانه‌ای است خودداری شد (۱) ولی نمیتوان از ذکر نام برخی از ممتازان این گروه که به حق اشرف مخلوقاتند خودداری کرد.

بطوریکه می‌دانیم در بین آزاداندیشان و مردم‌گرایان نامی ایران عارفان از دیگر افراد برگزیده فکری بیشتر بوده‌اند که از آنان در درجه اول از: **بایزید بسطامی**، **شیخ ابوالحسن خرقانی**، **ابوسعید ابوالخیر**، **خواجه عبدالله انصاری**، **شیخ فریدالدین عطار نیشابوری**، **شمس تبریزی**، **جلال‌الدین مولوی**، **شیخ ملاه‌الدوله سمنانی**، حافظ و غیر اینها... باید نام برد.

در این میان از زرتشت، مانی، مزدک، گاو، هنگر، فریدون، جاماسب، اوتانص در دوران باستان، یعقوب لیث، محمد زکریای رازی، فردوسی، ابوریحان بیرونی، خیام نیشابوری، ابوعلی سینا، شهاب‌الدین سپهروردی سعدی، ملاصدرا، حاجی ملاهادی سبزواری (اسرار) در دوران بعد از اسلام، که وجود آنان مایه فخر بشری است نباید غفلت کرد. برای نمونه شمه‌ای از آزاداندیشی و مردم‌گرایی **بایزید بسطامی** عارف بزرگ قرن سوم هجری که تکمیل‌کننده مطالب بخش (حقوقیان یا آزاداندیشان ایران) در این کتاب است نقل می‌شود: **شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در تذکرة الاولیاء در ضمن بیان شرح احوال و گفتار بایزید بسطامی می‌نویسد:**

«تقلست که یکبار قصد سفر حجاز کرد چون بیرون شدی بازگشت گفتند: هرگز هیچ عزم، نقض نکرده‌ای این چرا بود؟ گفت: روی براه نهادم زنگی دیدم قبلی کشیده که اگر بازگشتی نیکو و الا سرت از تن جداگم، پس مرا گفتم: «ترکت‌الله بسطام و قصد البیت الحرام» خدایرا بسطام بگذاشتی و قصد کعبه کردی.» (۲)

و یا اینکه:

«تقلست که گفت مردی در راه حج پیشم آمد گفت: کجا میروی، گفتم به حج گفتم: چمداری، گفتم: دوست درم گفتم: بیایم ده که صاحب عیالم و هفت بار گردن در گرد که حج تو اینست. گفتم: چنان کردم و بازگشتم... و گفتم از نماز جز ایستادگی تن ندیدم و از روزه جز گرسنگی ندیدم، آنچه مراست از فضل اوست نه از فضل من و گفتم: کمال درجه عارف سوزش او بود در محبت (۳)

این رمز و راز ولای انسانی را **جلال‌الدین بلخی (مولوی)** آزاداندیش

۱- خوانندگان ارجمند رابه کتاب مستقل دیگر خود زیر عنوان (آزاداندیشان و مردم‌گرایان نامی ایران) که در دست تألیف دارم راهنمایی می‌کنم.

۲- تذکرة الاولیاء شیخ فریدالدین عطار نیشابوری با مقدمه محمد قزوینی

صفحه ۱۱۹

۳- تذکرة الاولیاء شیخ فریدالدین عطار نیشابوری با مقدمه محمد قزوینی

صفحه ۱۱۹

بزرگ ایرانی زیسته در قرن هفتم
 پایزید اندر سفر جستی بسی
 دید پیری با قلبی همچون هلال
 پایزید اورا چو از اقطاب یافت
 پیش او بنشست می پرسید حال
 گفت: عزم تو کجا؟ ای پایزید!
 گفت: قصد کعبه دارم از یکه
 گفت: دارم از درم نقره دوپست
 گفت: طوفی کن بگردم هفت بار
 و آن درمها پیش من نه ای جواد
 عمره کنی، عمر باقی یافتی
 حق آن حقی که جانم دیده است
 کعبه هرچندی که خانه براوست
 تا بکرد آن خانه را دروی نرفت
 چون مرادیندی خدا را دیده ای
 خدمت من طاعت و حمد خداست
 چشم نیکو یازکن در من نگر
 کعبه را یکتا بار «بیتی» گفت یار
 پایزید کعبه را دریافتی
 پایزید آن نکته هارا گوش داشت

در پایان این مقال با درج اشعاری که در شهریور سال ۱۳۵۵
 خورشیدی در بسطام بر سر مزار پایزید بسطامی عارف بزرگ ایرانی
 در قرن سوم هجری سروده ام، بحث پیش گفتار مربوط به آزاداندیشی و
 مردم گرایی در ایران را با پایان میرسانم و امیدوارم که این اثر ناچیز
 نگارنده مورد توجه و اقبال آزادگان بلند نظر و شیفتگان آثار تحقیقی
 واقع گردد.

قبله اهل خرد

پایزید امانم کز پادشاهات ساغر زخم
 از شرار جذبات بر جان خود آفر زخم
 خاک کویت را که هست آئینه صاحب دلان
 یا سر مژگان برویم طعنه بر گوهر زخم
 ساز فطرت در دلم آهنگ شیدائی زخم
 کی توانم این نوا در پرده دیگر زخم
 مسلک عرفان ز کردار تو والائی گرفت
 سالک این ره شدم تا خیمه بر اختر زخم
 معنی معراج روح حکمت اشراق بود
 داشتیاق است اینک در کوی تو بال و پر زخم
 قبله اهل خرد بسطام آتش سینه است
 امانم تا پوسه بر آن خاک پر زیور زخم

جزئیات به ویژه معرفی آزاداندیشان ایران و نقد آثار و افکار و گفتار فرد فرد آنان که مستلزم تحقیق و تألیف جداگانه‌ای است خودداری شد (۱) ولی نمیتوان از ذکر نام برخی از مستازان این گروه که بحق اشرف مخلوقاتند خودداری کرد.

بطوریکه می‌دانیم در بین آزاداندیشان و مردم‌گرایان نامی ایران عارفان از دیگر افراد برگزیده فکری بیشتر بوده‌اند که از آنان در درجه اول از: بایزید بسطامی، شیخ ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، شمس تبریزی، جلال‌الدین مولوی، شیخ علاءالدوله سمنانی، حافظ و غیر اینها... باید نام برد.

در این میان از زرتشت، مانی، مزدک، گاو، آهنگر، فریدون، جاماسب، اوتاس در دوران باستان، یعقوب لیث، محمد زکریای رازی، فردوسی، ابوریحان بیرونی، خیام نیشابوری، ابوعلی سینا، شهاب‌الدین سهروردی سعلی، ملاصدرا، و حاجی ملاهادی سبزواری (اسرار) در دوران بعد از اسلام، که وجود آنان سایه فخر بشری است نباید غفلت کرد. برای نمونه شمه‌ای از آزاداندیشی و مردم‌گرایی بایزید بسطامی عارف بزرگ قرن سوم هجری که تکمیل‌کننده مطالب بخشی (صوفیان یا آزاداندیشان ایران) در این کتاب است نقل میشود: شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در تذکرة الاولیاء در ضمن بیان شرح احوال و گفتار بایزید بسطامی می‌نویسد:

«نقلست که یکبار قصد سفر حجاز کرد چون بیرون شدی بازگشت گفتند: هرگز هیچ عزم، تقضی نکرده‌ای این چرا بود؟ گفت: روی براه نهادم زنگی دیدم تیفی کشیده که اگر بازگشتی نیکو، والا سرت از تن جداکنم، پس سزاگفت: «ترکت‌الله بیسطام و قصد البیت الحرام، خدایرا بیسطام یگذاشتی و قصد کعبه کردی.» (۲) و یا اینکه:

«نقلست که گفت مردی در راه حج پیشم آمد گفت، کجا میروی، گفتم بحج گفت: چه داری، گفتم: دوستم درم گفت: بیایمن ده که صاحب عیالم و هفت بار گرد من درگرد که حج تو ایست. گفت: چنان کردم و بازگشتم... و گفت از نماز جز ایستادگی تن ندیدم و از روزه جز گرسنگی ندیدم، آنچه مراست از فضل اوست نه از فعل من و گفتم: کمال درجه عارف سوزش او بود در محبت (۳)»

این رموز و راز ولای انسانی را جلال‌الدین بلخی (مولوی) آزاداندیش

۱- خوانندگان ارجمند رابه کتاب مستقل دیگر خود زیر عنوان (آزاداندیشان و مردم‌گرایان نامی ایران) که در دست تألیف دارم راهنمایی می‌کنم.

۲- تذکرة الاولیاء شیخ فریدالدین عطار نیشابوری با مقدمه محمد قزوینی صفحه ۱۱۹

۳- تذکرة الاولیاء شیخ فریدالدین عطار نیشابوری با مقدمه محمد قزوینی صفحه ۱۱۹

بزرگ ایرانی زیسته در قرن هفتم
 بایزید اندر سفر جستی بسی
 دید پیری با قندی همچون هلال
 بایزید اورا چو از اقطاب یافت
 پیش او بنشست می پرسید حال
 گفت: عزم تو کجا؟ ای بایزید!
 گفت: قصد کعبه دارم از یکه
 گفت: دارم از درم نقره نویست
 گفت: طوفی کن بگردم هفت بار
 و آن درمها پیش من نه ای جواد
 عمره کردی، عمر باقی یافتی
 حق آن حقی که جانت دیده است
 کعبه هر چندی که خانه پراوست
 تا بگرد آن خانه را دروی نرفت
 چون مرادیدی خدا را دیده ای
 خدمت من طاعت و حمد خداست
 چشم نیکو باز کن در من نگر
 کعبه را یکبار «بیتی» گفت یار
 بایزید کعبه را دریافتی
 بایزید آن نکته هارا گوش داشت

در پایان این مقال با درج اشماری که در شهریور سال ۱۳۵۵
 خورشیدی در بسطام بر سر مزار بایزید بسطامی عارف بزرگ ایرانی
 در قرن سوم هجری سروده‌ام، بحث پیش‌گفتار مربوط به آزاداندیشی و
 مردم‌گرایی در ایران را بپایان میرسانم و امیدوارم که این اثر نلچیز
 نگارنده مورد توجه و اقبال آزادگان بلند نظر و شیفتگان آثار تحقیقی
 واقع گردد.

قبله اهل خرد

بایزید آمدم کز پادشاهت سافر ز من
 از شرار جذبات بر جان خود آذر ز من
 خاک کویت را که هست آئینه صاحب‌دلان
 با سر مژگان برویم طعنه بر گوهر ز من
 ساز فطرت در دلم آهنگ شیدائی ز من
 کی توانم این نسوا در پرده دیگر ز من
 مسلک عرفان ز گردبار تو و لائی گرفت
 سالک این ره شدم تا خیمه بر اختر ز من
 معنی معراج روحت حکمت اشراق بود
 ز اشتیاق است اینک در کوی تو بال و پر ز من
 قبله اهل خرد بسطام آتش سینه است
 آمدم تا بوسه بر آن خاک پر زیور ز من

پهنه اندیشه‌ام روشن شد از انوار آن
 چشم دل روشن شود گرسر بر آن مجمر زخم
 سر زمین کومش از فیض وجودت شد بهشت
 سر بدرگاه تو سایم گز فلک سر بر زخم
 شعله‌ها خیزد ز جانم در طواف کوی دوست
 زان (رفیعم) گزارادت حلقه بر این در زخم

واما درباره پیشینه نحوه حکومت در ایران باید گفت که: جامعه ایران جامعه کهنه‌ایست. هزارها سال دوران ماقبل آریایی آن طول کشیده که ما از آن نه تنها به برکت کشفیات چنددهه اخیر (در «میلک» و «گیان» و «تپه حسنلو» و مراکز دیگر در لرستان و غیره) اطلاعاتی بدست آوردیم و دانستیم که پیش از چند هجوم آریاها در ایران دولتهای مختلفی وجود داشته است. مانند: ایلامها، لولوبی‌ها، خوتی‌ها، کاسی‌ها، پادوس‌ها و غیره و غیره. این دولتها، دولت‌های تمام حیار پادشاه و سپاه و عمال و وسایل تضییعی و باج‌گیری و غیره بودند و از مراحل وحشیگری و بربریت گذشته به مرحله تمدن و شهرنشینی پا داشته بودند.

درباره آریاها، که نخستین دولتهای خود را در خاور ایران بوجود آوردند (مانند پیشدادیان یا «پره‌داتان»، کیانیان یا «کوی‌ها» جمشیدیان)، ما اطلاعی از اسناد کهن آریایی، هندی و ایرانی بدست می‌آوریم. مانند کتابهای «ودا» و «ریگ‌ودا»، که کتب مقدس هندی است، و کتاب «اوستا»، که کتاب مقدس زرتشتی ایرانی است. ما از تقسیم جوامع اولیه ایرانی بهمان (خانواده و طایفه خونی)، ویس (اتحاد طوایف یا قبیله) و دهبو (اتحاد قبایل یا کشور) و از قشرهای جامعه طبقاتی اولیه، مانند کاهنان، سپاهیان، کشاورزان و غیره آگاه میشویم.

در میان قبایل ایرانی، که به خاور آمدند و بویژه در سیستان حکومت خود را تاسیس کردند، دولت‌های پادشاهی، دیر بوجود آمده بود و ما از نام «کوی»ها (شاهان) مطلع میشویم، مانند کوی کوات (کی قباد) کوی کاووس (کی کاوس) کوی خسرو (کی خسرو) و غیره. واژه کوی یا «کی» در واژه «کیا»، که آنهم لقب امیران ایرانی نواحی شمالی بود، دیده میشود. کوی در ایران معادل است با رای و راجه در هند، (همریشه با «روا» در فرانسه و «رکس» در لاتین).

شاهان از میان شورای ریش سفیدان و فرماندهان و کاهنان (در ایران آلوربانان = آذربانان) پدید شدند. حتما بعلمت آنکه کسی در میان آنها از جهت سیاستمداری، یا قدرت جنگاوری، یا ثروت و قبیله طرفدار، برجستگی می‌یافته، بعدها توانسته است نقش شورا را در سایه گذارد و قدرت نسبی خود را مطلق کند.

سخن از «رای‌زدن» شاهان ایران یا بزرگان یا سپهسالاران در شاهنامه

و دیگر اسناد یاستانی مافراوان آمده واز «پارهام» و «پارخام» واز دعوت زمره های مختلف مردم در این بارها در اسناد تاریخی (مثلا نامه تنسر) صحبت شده و همه اینها حکایت از بقای آن دمکراسی قبیله ای یا دمکراسی نظامی می کنند که زمانی جدی و پامحتوای بوده و سپس تشریفاتی و کم محتوی شده است. ما در داستان گیگاس در شاهنامه می بینیم، که روایتگر آن ایامی است که شاهان شروع کردند نقش شوراها و «رای زدن»ها را نادیده گرفتن، یا به آن کم بهادادن. این خود در طبیعت و در منطبق اشیا نهفته است که وقتی کسی خود را قدرتمند و بی نیاز دانست، مقررات دست و پاگیر مخالف اراده و تمایل خود را زیر پا میگذارد. بدینسان بتدریج سلطنت مستبده در ایران پدید شد.

پس از آمدن آریاها چند عامل به پیدایش سلطنت مستبده در ایران کمک کرد.

(الف) قبل از آمدن آریاها، در میان دولتهای حامی نژاد ساکن ایران و هندو و سامی نژاد ساکن بین النهرین، که همسایه های نزدیک ما بودند، قدرت شاه بالا رفته بود و ادامه این سنت بسویله «کی»های ایرانی و «رای»های هندی (راجها)، کاری بود مبتنی بر زمینه قبلی و از راه تقلید، قابل سرایت.

(ب) تاثیر عامل جغرافیائی (مانند کم آبی) و وسعت سرزمین و تنوع اقوام تحت سیطره شاهان، نبود دائمی کوچنده و ساکن و ضرورت ایجاد ترکر و دیگر عوامل، به آنها امکان میداد که قدرت خود را از سیطره نفوذ شوراها و اشراف قبایل خارج کنند و با دعوی ایجاد امنیت و نظم و با برخورداری از نوعی حمایت رعایا از آنها علیه اشرافیت محلی، (خشترپاو = شهریان = ساتراپ) پراختیارات خود دائما بیفزایند.

ما در نمونه اشکانیان این روند مبارزه اشراف و شاه را بمیان می بینیم. قبایل ایرانی پارت نسبت به مادها و پارسها دیرتر وارد عرصه تاریخ شدند و سن نظام دودمانی را بیشتر حفظ کردند. لذا شورای اشرافی (مهیستان) دوران اشکانی، تقریبا مانند «آثرویاگوس» در یونان و «سنا» در روم، در نزد آنها به حیات خود تادیری ادامه داد و روسای میخانه دانه ها هم (مانند خاندانهای کارن، سورن، سوخرا، زیگ، اسفندیار، مهران) در این شورا گرد هم آمدند و اراده شاه اشکانی را محدود می کردند. ولی شاه اشکانی نیز دائم از تناقض درونی آنها برای بالا بردن قدرت خود استفاده میکرد.

اشک همان واژه ارشک (در ارمنی آرشاک) از ریشه «ارش» (همان واژه خرس است که در مازندرانی هنوز بصورت «اش» باقی است) و احتمالا چون «توتم» یا معمول مورد برش قبایل پارت «خرس» بوده، مادر متایل «گوی»، در اینجا با عنوان عمومی «ارشک» روبرو هستیم. اشکها بامهیستان بر سرکسب قدرت نبرد واقعی داشتند و برخی از آنها این مجمع

پهنه اندیشه‌ام روشن شد از انوار آن
 چشم دل روشن شود گرسر بر آن مجمر زخم
 سرزمین کومش از فیض وجودت شدی پشت
 سر بدرگاه تو سایم کز فلک سر بر زخم
 شعله‌ها خیزد ز جانم در طواف کوی دوست
 زان (رفیعم) گزارادت حلقه بر این در زخم

واما درباره پیشینه نحوه حکومت در ایران باید گفت که: جامعه ایران جامعه کهنه‌ایست. هزارها سال دوران ماقبل آریائی آن طول کشیده که ما از آن نه تنها به برکت کشفیات چنددهه اخیر (در «سپلک» و «گیان» و «تپه حسنلو» و مراکز دیگر در لرستان و غیره) اطلاعاتی بدست آوردیم و دانستیم که پیش از چند هجوم آریاها در ایران دولتهای مختلفی وجود داشته است، مانند: ایلامها، لولوبی‌ها، خوتی‌ها، کاسی‌ها، پادوس‌ها و غیره و غیره. این دولتهای تمام عیار پادشاه و سپاه و جمال و وسایل تزیینی و باج‌گیری و غیره بودند و از مراحل وحشیگری و بربریت گذشته به مرحله تمدن و شهرنشینی پاهشته بودند.

درباره آریاها، که نخستین دولتهای خود را در خاور ایران بوجود آوردند (مانند پیشدادیان یا «پره‌داتان»، کیانیان یا «کوی‌ها» جشیدیان). ما اطلاعی از استاد کهن آریائی، هندی و ایرانی بدست می‌آوریم. مانند کتابهای «ودا» و «ریک‌ودا»، که کتب مقدس هندی است، و کتاب «اوستا»، که کتاب مقدس زرتشتی ایرانی است. ما از تقسیم جوامع اولیه ایرانی بهمان (خاتواده و طایفه خوتی)، ویس (اتحاد طوایف یا قبیله) و دهبو (اتحاد قبایل یا کشور) و از قشرهای جامعه طبقاتی اولیه، مانند گاهنان، سپاهیان، کشاورزان و غیره آگاه میشویم.

در میان قبایل ایرانی، که به‌خاور آمدند و بویژه در سیستان حکومت خود را تاسیس کردند، دولتهای پادشاهی، دیر بوجود آمده بود و ما از نام «کوی‌ها» (شاهان) مطلع میشویم، مانند کوی کوات (کی‌قیاد) کوی کاووس (کیکاوس) کوی خسرو (کیخسرو) و غیره. واژه کوی یا «کی» در واژه «کیا»، که آنها لقب امیران ایرانی نواحی شمال بود، دیده میشود. کسوی در ایران معادل است با رای و راجه در هند، (همریشه با «رواه» در فرانسه و «رگس» در لاتین).

شاهان از میان شورای ریش سفیدان و فرماندهان و گاهنان (در ایران «آئوریاتان» = آذربائیان) پدید شدند. حتماً بعلمت آنکه کسی در میان آنها از جهت سیاستمداری، یا قدرت جنگاوری، یا ثروت و قبیله‌طرفدار، برجستگی می‌یافته، بعدها توانسته است نقش شورا را در سایه گذارد و قدرت نسبی خود را مطلق کند.

سخن از «رای‌زده» شاهان ایران یا بزرگان یا سپهسالاران در شاهنامه

و دیگر اسناد باستانی مافراوان آمده واز «پارهام» و «پارخاص» واز دعوت زمره‌های مختلف مردم در این بارها، در اسناد تاریخی (مثلا نامه تنسر) صحبت شده و همه اینها حکایت از بقای آن دمکراسی قبیله‌ای یا دمکراسی نظامی می‌کنند که زمانی جدی و بامحتوای بوده و سپس تشریفاتی و کم‌محتوی شده است. ما در داستان کیکاوس در شاهنامه می‌بینیم، که روایت‌گر آن ایامی است که شاهان شروع کرده‌اند نقش شوراها و «رای زدن»ها را نادیده گرفتن، یا به آن کم بهادادن. این خود در طبیعت و در منطبق اشیاء نهفته است که وقتی کسی خود را قدرتمند و بی‌نیاز دانست، مقررات دست‌وپاگیر مخالف اراده و تمایل خود را زیر پا می‌گذارد.

بدینسان بتدریج سلطنت مستبدانه در ایران پدید شد .
 پس از آمدن آریاها چند عامل به پیدایش سلطنت مستبدانه در ایران کمک کرد .

الف) قبل از آمدن آریاها، در میان دولتهای حاشی نژاد ساکن ایران و هندو و سامی نژاد ساکن بین‌النهرین ، که همسایه‌های نزدیک ما بودند ، قدرت شاه بالا رفته بود و ادامه این سنت بسویله «کمی»های ایرانی و «رای»های هندی (راجها) ، کاری بود مبتنی بر زمینه قبلی و از راه تقلید، قابل سرایت .

ب) تاثیر عامل جغرافیائی (مانند کم آبی) و وسعت سرزمین و تنوع اقوام تحت سیطره شاهان ، نبرد دائمی کوچنده و ساکن و ضرورت ایجاد تمرکز و دیگر عوامل ، به آنها امکان میداد که قدرت خود را از سیطره نفوذ شوراها و اشراف قبایل خارج کنند و با دعوی ایجاد امنیت و نظم و با برخورداری از نوعی حمایت رعایا از آنها علیه اشرافیت محلی ، (مشرطاد = شهریان = ساتراپ) بر اختیارات خود دائما بیفزایند .

ما در نمونه اشکانیان این روند مبارزه اشراف و شاه را به میان می‌بینیم. قبایل ایرانی پارت نسبت به مادها و پارسها دیرتر وارد عرصه تاریخ شدند و سن نظام دودمانی را بیشتر حفظ کردند. لذا شورای اشرافی (مهستان) دوران اشکانی ، تقریبا مانند «آثروپاگوس» در یونان و «سنا» در روم ، در نزد آنها به حیات خود قادیبری ادامه داد و روسای خاندها هم (مانند خاندانهای کارن ، سورن ، سوخرا ، زیک ، اسفندیار ، مهران) بر این شورا گرد هم آمدند و اراده شاه اشکانی را محدود می‌کردند . ولی شاه اشکانی نیز دائم از تناقض درونی آنها برای بالا بردن قدرت خود استفاده میکرد .

اشك همان واژه ارشك (در ارمنی آرشاك) از ریشه «ارش» (همان واژه خرس است که در مازندرانی هنوز بصورت «اش» باقی است) و احتمالا چون «نوتم» یا معمول مورد پرورش قبایل پارت «خرس» بوده ، ما در مقابل «کوی»، در اینجا با عنوان عمومی «ارشك» روبرو هستیم . اشكها یا مهستان بر سر کسب قدرت نبرد واقعی داشتند و برخی از آنها این مجمع

را به ارکان چابک و ذلیلی بدل کرده بودند که فقط اطاعت میکرد .
(بی‌فایده نیست بگوئیم که واژه شاه از «خشایشه» و از ریشه شایستن ، بیشتر
بمعنای کسی که قادر و برآزنده است آمده، ولی عنوان گوی و اشک منشاء
توتیمیک دارد)

منظور آنست که نبرد بین استبداد مطلقه شاهان و بقایای دموکراسی
قبیله‌ای یا نظامی ، در تاریخ ما دیده میشود

این نبرد ، با کمک سنن موجود ، با کمک عوامل جغرافیائی و بافت
ظاهر اجتماعی، منجر به پیدایش پادشاهی شد و نوع حکومتی بوجود
آمد که آنرا استبداد یا «سمپوتیم» شرقی مینامیم (نظیر قدرت فرعون در مصر
و فنغوز در چین)

این استبداد شرقی گاه جنبه دین‌سالاری (تئوکراتیک) نیز می‌یافت ،
یعنی شاه «ظل‌آله» و نماینده اهورامزدا در روی زمین و خود یک خدای
پرستیدنی بود . در دوران ساسانیان گاه از پس پرده سخن میگفتند و شکوه
و جلال دربار سلطنت بعد افسانه‌آمیز و خیره‌کننده‌ای رسیده بود و در برابر
شاه نماز می‌بردند . در زمان اشکانیان ، شیوه پادشاهان پیرانی ، پرستش
شاه مرسوم بود .

علت آنکه این نهاد پادشاهی مستبد، حتی علیرغم سبطه اسلام ،
هزاران سال طول کشید ، متعدد است . ولی اگر زمانی ، تبلور خاص جامعه
ما در شرایط زمانی - مکانی، به استمرار این نهاد میدان میداد، در دوران
کنونی این استعمار و نو استعمار بود که آنرا محتوای علیرغم نفرت مردم
نگاه می‌داشت .

یکی از متخصصات استبداد پادشاهی این بود که شاه و دربارش مرکز
کل حکومت زمینی و آسمانی، لشکر کشی، قضیق و مجازات، خراجستانی،
خزائن زر و سیم و جواهر و مراکز اسناد و کتب و غیره بود. در دربار
شاه تمام دستگاه اداری (دیوانها) ادغام شده بود. این وحدت شاه و دربار
و دولت (دیوانها) بر قدرت آن بسی می‌افزود و این از شاخصهای سمپوتیم
شرقی است. همه چیز در ید تصرف شاه بود. شاه مالک جان و مال و ناموس
«رعایا» بود.

یکی از نیروهای که در ایران گاه کمابیش در مقابل شاه می‌ایستاد ،
نیروی روحانیت (آتشکده) بود. در واقع مربوط بهمانی و مزدک و سپس در
دوران بعد از اسلام، در حوادث مربوط بهزیدیه و سربنداریه و حروفیه و
نقلویه و شیخیه و مشروطه، ما این تصادم دربار و روحانیت و حتی مانورهای شاه
را برای «دین‌تراشی» ، بمنظور تضعیف روحانیت، می‌بینیم. ولی همیشه کار
بنوعی سازش حل میشود . سازشی که نتیجه آن مربوط است به تناسب قوایین
شاه و روحانیت.

علاوه بر دین، مخالفت دائمی از طرف مردم ستم‌دیده ، که گرسردار
یا امیر رقیبی را می‌گرفتند تا شاه ستمگری را براندازند، بارها در مقابل

شاهان مستبد دیده شده است. حتی گاه مردم، از شدت بهجان آمدگی، هجوم بیگانه را بخاطر نجات از شر شاه مستبد وزاد وزودش تحمل کردند.

سنت دولتمداری در ایران مبتنی بر تمرکز اکید قدرت و اعمال مصیقات کلی است و این امر در روحیات مردم اثرات خود را گذاشته و بنوعی حالت «قضا و قدر» (فاتالبسم) رخنه زرف داده. ولی از دوران مشروطیت، ایرانی آغاز کرد پی برد که در صورت نبردمتشکل و دارایی برنامه سنجید و واقع گرایانه و در صورت سرسختی در این نبرد، میتواند بهاء سرنوشت خود را بدست گیرد و حکومت مردم بر مردم را برقرار سازد. اگر استعمار و نواستعمار میگذاشت، این روحیه مدتها بود که ثمرات خود را آشکار ساخت.

با اینحال در سنت دولتمداری ایرانی جایجا آثاری از اشکال ابتدائی دیکراسی (قبیله‌ای و نظامی و زمره‌ای) بروز کرده و بویژه سنت عمیق و پایداری بر ضد قدرتمندان بسیار وسیع وطنی است. نگارنده امیدوار است که گوشه‌هایی از آنرا در این تحقیق روشن کرده باشد.

تهران وقت بتاریخ اول تیر ۱۳۵۹ خورشیدی

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

را به از کان چاپلوسی و ذلیلی بدل کرده بودند که فقط اطاعت میکرد .
(بی فایده نیست بگویم که واژه شاه از «خشایشیه» و از ریشه شایستن ، بیشتر
بمعنای کسی که قادر و برازنده است آمده، ولی عنوان کوی و اشک منشاء
توتنیک دارد!)

منظور آنست که نبرد بین استبداد مطلقه شاهان و بقایای دمکراسی
قبیله‌ای یا نظامی ، در تاریخ ما دیده میشود

این نبرد ، با کمک سنت موجود ، با کمک عوامل جغرافیائی و بافت
ظاهر اجتماعی، منجر به پیدایش پادشاهی شد و نوع حکومتی بوجود
آمد که آنرا استبداد یا «دسپوتیسم» شرقی مینامیم (نظیر قدرت فرعون در مصر
و قنوز در چین) .

این استبداد شرقی گاه جنبه دین سالاری (تئوکراتیک) نیز می‌یافت ،
یعنی شاه «ظل‌الله» و نماینده اهورامزدا در روی زمین و خود یک خدای
پرستیدنی بود . در دوران ساسانیان گاه از یس پرده سخن میگفت و شکوه
و جلال دربار سلطنت بعد از فسانه آمیز و غیره کننده‌ای رسیده بود و در برابر
شاه نماز می‌بردند . در زمان اشکانیان ، شیوه پادشاهان بیزانس ، پرستش
شاه مرسوم بود .

علت آنکه این نهاد پادشاهی مستبد، حتی علیرغم سيطرة اسلام ،
هزاران سال طول کشید ، متعدد است . ولی اگر زمانی ، تبلور خاص جامعه
ما در شرایط زمانی - مکانی، به استمرار این نهاد میدان میداد، در دوران
کنونی این استعمار و نو استعمار بود که آنرا ممنوعا و علیرغم نفرت مردم
نگاه می‌داشت .

یکی از مشخصات استبداد پادشاهی این بود که شاه و دربارش مرکز
کل حکومت زمینی و آسمانی، لشکر کشی، قضیق و مجازات، خراجستانی،
خزائن زر و سیم و جواهر و مراکز اسناد و کتب و غیره بود، در دربار
شاه تمام دستگاه اداری (دیوانها) ادغام شده بود. این وحدت شاه و دربار
و دولت (دیوانها) بر قدرت آن بسی میافزود و این از شاخصهای دسپوتیسم
شرقی است. همه چیز در ید تصرف شاه بود. شاه مالک جان و مال و ناموس
«رعایا» بود.

یکی از نیروهائی که در ایران گاه کمابیش در مقابل شاه میایستاد ،
نیروی روحانیت (آتشکده) بود. در واقع مربوط به مانی و مزدک و سپس در
دوران بعد از اسلام، در حوادث مربوط به زیدیه و سربنداربه و حروفیه و
نقلویه و شیخیه و مشروطه، ما این تضاد دربار و روحانیت و حتی مانورهای شاه
را برای «دین تراشی»، بمنظور تضعیف روحانیت، میبینیم. ولی همیشه کار
ینوعی سازش حل میشود . سازشی که نتیجه آن مربوط است به تناسب قوا بین
شاه و روحانیت.

علاوه بر دین، مخالفت دائمی از طرف مردم مستند دیده ، که گرسردار
یا امیر رقیبی را می‌گرفتند تا شاه ششگری را براندازند، بارها در مقابل

شاهان مستند دعه ضمه بس حتی گاه مرده، ارضت بجای آمدگی، همواره
بنگاه را مخاطر نجات از شرناه مستبد و روان و رودش تحمل کردند.

ست دولتمداری در ایران هشی بر نمزگر اکید قدرت و اعمال
سببان کلی است و این امر در روحیات مردم اثرات خود را گذاشته و
سومی حالت «قضا و قدره» (فاتالیسم) رخنه زرف داده، ولی از دوران
مشرطیت، ایرانی آغاز کرد بی سر دکه در صورت سرعستکل و تارای برنامه
سجده و واقع گریاه و در صورت سرسختی در این برده، میتواند مهام
سربوش خود را بندب گسرد و حکومت مرده بر مرده را بر قرار سارد.
اگر استعمار دنواستعمار میگذاشت، این روحیه بدشها بود که ثمرات خود
۱. آشکار صاحب.

با اینحال در ست دولتمداری ایرانی جامعاً آثاری از اشکال اندانی
دمکراسی (قبیله‌ای و نظامی و زمره‌ای) بروز کرده و بویژه سنت عثمان
و پایداری برضد قدرتمندان بسیار وسیع و هشی است.
نگارنده امیدوار است که گوشه‌هایی از آنرا در این تحقیق روشن
کرده باشد.

تهران و ظن تاریخ اول نمر ۱۳۵۹ خورشیدی

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

www.Ketabam.com

هنگام ایرانیان در فرهنگ بشری

اگر موضوع اجبار در استمرار تاریخ سیاسی ایران و فصل‌بندیهای نامعقول آن را که بنام حکام و فرمانروایان و پادشاهان تنظیم کردند کنار بگذاریم و تاریخ اجتماعی و فکری مردم ایران را از آغاز تا به امروز مورد دقت و بررسی محققانه و بی‌غرضانه قرار دهیم خواهیم دید که: ایران در تاریخ عمومی بشر عامل بسیار مهمی است. زیرا در عین اینکه توانسته است کمک بزرگی برای اختلاط ملت‌های مختلف باشد در عین حال در توسعه و بسط منطقی بشریت چیزهای گرانبها و پر ارزشی آورده است.

نقش ایرانیان در تاریخ تحولات فکری بشر فقط از این جهت نبود که عقاید و مذاهب ابتکاری خود را بدجهانیان بدهند، بلکه بعلاوه اینکه دائم در تماس با ملل مختلف بودند و حتی با مغولی‌ان خود در منتهای انسانیت و جوانمردی رفتار میکردند، حائز اهمیت و شایان توجه میباشد. ایرانیان برای هم‌آهنگ ساختن ادیان و عقاید در طول تاریخ بشریت کمک قابل توجه انجام دادند و همین خود راه را برای همگانی‌ساختن ادیان و تأثیر آراء مردم در آنها باز کرد.

و یا بهتر بگوئیم: ایرانیان در ایجاد این ترقی منطقی بزرگ که منجر بدروک وحدت خدا و اخلاق بشری یعنی بشریت و انسانیت شده است نقش غیر قابل انکاری داشته‌اند.^۱

فلیسین شاله جامعه شناس بزرگ فرانسوی در کتاب خود راجع به خدمات فکری ایرانیان مینویسد:

«ایران معتقدات مذهبی بسیار بزرگ به جهان عرضه داشته

است در آغاز و قبل از هر چیز مفهوم مبارزه عظیم جهانی میان نیک و بد است. میتوان همانطور که زرتشت گفته است مثلا آنرا پیکار عدالت و ظلم و یا صلح و جنگ نام نهاد. این عقیده بسیار ارزنده چنین نتیجه دارد که انسان باید در این نبرد وسیع شرکت کند و زندگی خود را با آن مربوط سازد. این مفهوم عالی با نیکی سازش دارد و اصول اخلاقی زرتشتی را میسازد که عبارت است از :

راستی، درستی، کارفرمان، سازگاری خانوادگی. (۱)

در کنار دین بزرگ ایران (مهرپرستی) به پیشرفت فکر برادری و اخوت کمک کرده است یا حداقل احساسی امید را در میان پیروان خویش گسترش داده است. آئین مانوی دارای ارزش عالی است؛ چون ایمان دارد که میان معتقدات کلیه ادیان بزرگ اتحاد و اتفاق ممکن است. ۲ احسان طبری محقق معاصر در باره آزاداندیشی و جهان بینی عمیق ایرانیان می نویسد :

«مزدیسته، با آئین زرتشت مهمترین جهان بینی ایران است که بوسیله زرتشت بین سدهزار تا دو هزار و پانصد سال پیش در دوران گذار اقوام آریائی از حالت کوچ بچالیت سکونت بر پایه دین کهن مزدائی و علیه بسیاری از خدایان و فرشتگان و معتقدات آن پدید شده است. برگرد این محور بعدها ادیان مختلف مانند مهر پرستی، ناهید پرستی، کیش زروانی، کیش مانوی، کیش مزدک پدید آمده است. برگرد این محور حتی فلسفه خسروانی یا فلسفه فهلویون که اشرافیون پس از اسلام (از سهروردی به بعد مانند ملامتدا و غیره) از آن سخن میگویند پدید شده است. تا حدود زیادی باید پیدایش صوفیگری را ولو بطور غیر مستقیم نیز به این مبده مربوط دانست.

مزدیسته در دین یهود و دین مسیح و دین اسلام تأثیر فراوان داشته و به ویژه بین شیعیگری و عقاید مزدیسته (علی الخصوص در اشکال قریب المهد با اسلام) شباهت زیادی است. برای آنکه سخن در این مورد کامل تر شود باید از تأثیر عقاید مزدیسته در فلسفه یونان (مثلا هراکلیت، فیثاغورثیان، افلاطون، رواقیان و نوافلاطونیان و غیره) سخن گوئیم.

۱ - در حقیقت منظور همان تعار جاویدان اندیشه نیک - گفتار نیک - کردار نیک است.

کوتاه سخن: جهان بینی مزدیسنه یکی از منابع مهم جهان بینی‌های مدهبی عرفانی، اشراقی و فلسفی در ایران و اروپاست و لذا باید تکامل آن و نقش آن بدقت مطالعه شود.^۱

www.KetabFarsi.com

۱ - برخی برداشتها در باره جهان بینی و جنبش‌های اجتماعی در ایران صفحه ۱۰۶

قیام کاوہ آہنگر

بطوریکہ ایرانیان معتقدند تاریخ ایران از سلسله افسانه‌های موسوم بینه پیشداوری یا «نخستین قانونگذاران» شروع می‌شود. مؤسس این سلسله کیومرث بود که در نزد زرتشتیان بمنزله «آدم» است. و او با دو نفر از جانشینانش هوشنگ و تهمورس گمان می‌رود که اساس تمدن ایران را بنا نهاده باشند.

معروفترین این پادشاهان افسانه‌ای جمشید^۱ بوده است که بنای پرسپلیس را که امروز تخت جمشید نامیده می‌شود و اختیار سال شمسی و اختراع اکثر صنایع و علوم قدیم که مبنای تمدن می‌باشد به او منسوب است. جمشید پس از آن که چندین سال سلطنت کرد گرفتار غرور و نخوت گردید و بنای جور و پیداد را گذاشت و ادعای الوهیت نمود و چنانکه در یشت ۱۹ مسطور است^۲ بواسطه این انحراف ضحاک که پادشاه سوریه بود برانگیخته شد تا بر او حمله برد و او با آنکه به سپستان و هندوستان و حتی به اقصی نقاط بلاد چین فرار کرد سر انجام گرفتار چنگ دشمن خونخوار گردید و بی‌رحمانه بقتل رسید. یعنی او را بین دو تخته چوب گذاشته بتوسط استخوان تیغه پست ماهی اراه کردند. ضحاک که

۱ - شید بمعنای درخشان است.

۲ - و آن شرح زیر است: پندار و گفتارش را بدروغ و نادستی آلوده کرد در همان وقت های بزرگی و جلال از سبایش غایب گردید.

جمشید را به این خسواری هلاک کرد شخص افسانه ایست واسم او محرف از اژی دهاک یعنی ما را اولی می باشد و در افسانه های ایرانی پادشاه عرب شده و گفته اند که از دوشهای او مارهای صغیر زنده ای بیرون آمده که در هر شبانه روزی منز سر دوادم غذای آنها بود و این خونخواری ضحاک اسباب انهدنام دولت او گردید و سرانجام آهنگری بنام کاوه که پسران او را کشته و مغز آنها را غنای مارها ساخته بودند چرم پاره پیش بند کنار روزانه خود را به عنوان پرچم برگزید و مردم را به طغیان و قیام و انقلاب برضد ظلم و جور و استبداد ضحاک خونخوار واداشت و فریدون را که از نسل فرمانروایان پیشدادی بود جستجو کرد و رئیس شورشیان قرار داد. سرانجام در اثر این قیام و انقلاب ملی ضحاک گرفتار شد و در درون دهانه کوه (قله) دماوند در بند انداخته شد تا به سختی جان دهد.

فریدون که در قدیم ترتیونا خوانده شده و در ظاهر همان ترتیانا میباشد که درودا مذکور و اعتبار او در کتاب به اینست که سر عفریت پر زوری را قطع کرده است.

حکیم ابوالقاسم فردوسی بزرگترین حماسه سرای ملی ایران داستان ضحاک و کاوه آهنگر را باستناد نوشته های خدای نامدها با بیانی شیرین در اثر جاودانی خود شاهنامه به رشته نظم در آورده است. وی تمام این داستان ملی را در هفتصد بیت خلاصه کرده و از این داستان به شیوه مخصوص خود در مسائل اجتماعی نتیجه گیری نموده است.

فردوسی در داستان کاوه آهنگر و ضحاک بطور دقیق تشریح کرده است که نخست ضحاک برای رسیدن بمقام پادشاهی پدر خود را کشت و سپس در طی سالیان دراز به قتل و غارت و بیدادگری پرداخت تا اینکه سرانجام چون مردم از مظالم او و اطرافیش به ستوه آمده بودند به رهبری کاوه آهنگر قیام کرده حکومت جابرانه اش را سرنگون ساختند.

حکیم ابوالقاسم فردوسی مدت حکومت شوم ضحاک را که همراه با بیدادگری و مظالم طبقه حاکمه و ناراحتی عمیق مردم

بود از نظر طول زمانی روزگاری دراز (هزار سال) ثبت کرده و سروده است:

چو ضحاک بر تخت شد شهریار
 برو سالیان انجمن شد هزار
 سراسر زمانه بسدو گشت باز
 برآمد برین روزگاری دراز
 نهان گشت آئین فرزنانگان
 پراکنده بد کام دیوانگان
 هنرخواار شد ، جادوئی ارجمند
 نهان راستی آشکارا گرند
 شده بر بدی دست دیوان دراز
 ز نیکی نبودی سخن جز به راز
 فردوسی داستان داندخواهی کاوه آهنگر و قیام او بر ضدستکارهای
 ضحاک را چنین به نظم در آورده است :

چنان بد که ضحاک خود روز و شب
 بیاد فریدون گشادی دو لب
 به آن برز بالا ز پیش نشیب
 دلش ز آفریدون شده پر نهیب
 چنان بد که یکروز بر تخت عاج
 نهاده بر بر ز پیروزه تساج
 ز هر کشوری مهتران را بخواست
 که در پادشاهی کند پشت راست
 از آن پس چنین گفت با موبدان
 که ای پر هتر نامور بخردان
 مرا در نهانی یکی دشمنست
 که بر بخردان این سخن روشنت
 ندارم همی دشمن خردخواار
 بترسم همی از بسد روزگار
 همی زین قرون بایسدم لشکری
 هم از مردم و هم ز دیسو و پری

یکی لشکری خواهم انگیزختن
 آبادیسو مردم بر آمیختن
 بیاید برین بود همدانستان
 که من فاشکیم برین داستان
 یکی محضر اکنون بیاید نبشت
 که جز تخم نیکی سپید نکشت
 نگوید سخن جز همه راستی
 نخواهد بداد اندرون کاستی
 ز بیم سپید همه مهتران
 بدان کنار گشتند همدانستان
 در آن محضر ازها ناگزیر
 گواهی نبشتند برنا و پیر
 هم آنکه یکایک ز درگاه شاه
 بر آمد خروشیدن دادخواه
 ستم دیده را پیش او خواندند
 بر نامدارانش بنشانند
 بدو گفت مهتر بروی ندم
 که بر گوی تا از که دیدی ستم
 خروشید و زد دست بر سر شاه
 که شاهانم کاوه دادخواه
 بداد داد من گامد ستم دوان
 همی نالم از تو برتج دوان
 اگر داد ندان بود کنار تو
 بیفزاید ای شاه مقصدار تو
 زنی بر دلم هر زمان بیشتر
 ستم گز ننداری تو بر من روا
 بفرزند من دست بردن چرا؟
 مرا بود هزده پر در جهان
 از ایشان یکی مانده است این زمان

بیخشیای بر من یکی را نگر
 که سوزان شود هر زمانم جگر
 شها من چه کردم یکی بازگویی
 و گری گناهم بهانه مجبوی
 بحال من ای تاجور در نگر
 میفرزای بر خوشتن درد سر
 مرا روزگاری چنین کوز کرده
 دلی بی امید و سری پر ز درد
 جوانی نماندست و فرزند نیست
 بگیتی چو فرزند پیوند نیست
 تم را میان و گرانه بود
 همیدون تم را بهانه بود
 بهانه چه داری تو بر من بیار
 که بر من سگالی بد روزگار
 یکی بی زبان مرد آهنگر
 ز شاه آتش آید همی بر سرم
 تو شاهسی و گر ازدها پیکری
 بیایند بدین داستان داوری
 اگر هفت کشور به شاهی تراست
 چرا رنج و سختی همه بهر ماست
 شماریت با من بنایند گرفت
 بدان تا جهان مانده اندر شکفت
 مگر از شمار تو آید پدید
 که نوبت ز گیتی بمن چون رسید
 که مارانت را مغز فرزند من
 همی داد باید بهر انجمن
 سپهبد بگفتار او بنگرید
 شکفت آمدش کان شکفتی بدید

یدو باز دادند فرزند اوی
 بخوبی بچستند پیوند اوی
 بفرمود پس گاو را پادشاه
 که باشد بنان محضر اندر گواه
 چو بر خواند گاو همه محضرش
 سبک سوی پیران آن کشورش
 خروشید که ای پای مردان دیو
 بریدند از ترس گیهان خدیو
 همه سوی دوزخ نهادند روی
 سپردید دلها به گفستار اوی
 نباشم بدین محضر اندر گوا
 نه هرگز بر اندیشم از پادشا
 خروشید بر جت لرزان ز جای
 بدرید سپرد محضر پیمای
 گرانمایه فرزند او پیش اوی
 از ایوان برون شدخروشان بکوی
 مهان شاهرا خواندند آفرین
 که ای نامور شهریار زمین
 ز چرخ فلک بر سرت باد سرد
 تیاره گذشتن به روز نبرد
 چرا پیش تو گاو خام گوی
 بان همالان کنی سرخ روی
 همی محضر ما به پیمان تو
 بدره به پیچد ز فرمان تو
 سر و دل بر از کینه کرد و برفت
 تو گفتی که عهد فریدون گرفت
 ندیدم ازین کنار ما زشت تر
 بماندیم خیره بدین کار در
 کی نامور پاسخ آورد زود
 که از من شکفتی بناید شنود

کہ چون کاوہ آمد ز در گہ پدید
 بو گوش من آوای او را شنید
 میان من و او بہ ایوان درت
 یکی آہنی گویہ گفتی برست
 ہمیدون چو او زد بر بردو دست
 شکفتی مرا در دل آمد شکست
 ندانم چہ شاید بدن زین سپس
 کہ راز سپہری نہ دانست کسی
 چو کاوہ برون آمد از پیش شاہ
 بر او انجمن گشت بازار گاہ
 ہی بر خروشید و فریاد خواند
 جهان را سراسر سوی دادخواند
 از آن چرم کاهنگران پست پای
 بپوشند ہتگام زخم درای
 همان کاوہ آن بر سر نیزہ کرد
 ہمانگہ ز بازار برخاست گرد
 خروشان ہی رفت نیزہ بدست
 کہ ای نامداران یزدان پرست
 کسی کو ہوای فریدون کند
 سر از بند ضحاک بیرون کند
 یکایک بہ تر د فریدون شوم
 بد آن سایہ فر او بنوم
 بگوئید کہ این مہتر آہر منست
 جهان آفرین را بدل دشمن است
 بدان بی بہانا سزاوار پوست
 پدید آید آواز دشمن ز دوست
 ہی رفت پیش اندرون مرد گرد
 سپاہی برو انجمن شد نہ خرد
 بدانت خود کافریدون کجاست
 سر اندر کشید و ہی رفت راست
 بیامد بہ درگاہ سالار نو
 بدینش از دور برخاست غو

چو آن پوست بر نیزہ بر دید کی
 | بنیکی یکی اختر افکند پی
 بیاراستہ آترا بدیبای روم
 ز گوہر برو پیکر از زر بوم
 بزد بر سر خویش چون گرد ماہ
 یکی فال فرخ پی افکند شاہ
 فروہشت ازو سرخ و زرد و بنگش
 ہمی خواندش کاویانی درفش
 از آن پس ہرآن کس کہ بگرفت گاہ
 بشامی ہسر بر نہادی گلاہ
 بر آن ہی ہنا چرم آہنگران
 برآویختی | نو بنو گوہران
 ز دیبای پرماہ و پرتیان
 بر آنکونہ گشت اختر کاویان
 کہ اندر شب تیرہ خورشید بود
 جہان را ازو دل پر امیند بود
 بگشت اندرین نیز چندی جہان
 ہمی بودنی داشت اشدر تہان
 فریدون چوگیتی برآن گوٹہ دید
 جہان پیش ضحاک واژونہ دید
 سوی مادر آمد گسر بر میان
 ہر بر نہادہ گلاہ کیان
 کہ من رفتی ام سوی کارزار
 ترا چیز نیایش سہاد ایچ کار
 زگیتی جہان آفرین بر تو است
 دروزن بہر نیک و بد ہر دو دہست
 فروریخت آب از مژہ بادرش
 ہمی خواند با خون دل داورش
 بیزدان ہمی گفت ز نہار من
 سپردم ہتو ای جہاندار من

بگردان زجانش نهیب بدان
 بپرداز گیتی ز نایب‌گردان
 فریدون سبک ساز رفتن گرفت
 سخن را زهرگس نهفتن گرفت
 برادر دو بودش دو فرخ همال
 آزو هر دو آزاده مهتر بسال
 یکی بود از ایشان کیانوش نام
 دگر نام پر سایه شادکام
 فریدون بریشان سخن برگشاد
 که خرم زئید ای دلیران و شاد
 که گردون نه‌گردد بجز بر بهی
 بنما باز گردید کلاه مهی
 بیارید دانشنده آهنگران
 یکی گرز سازنده ما را گران
 چو بگشاد لب هر دو یشتافتند
 به بازار آهنگران تافتند
 از آن پیشه هر کس که بد نامجوی
 بسوی فریدون نهادند روی
 جهانجوی پرگار بگرفت زود
 وز آن گرز پیکر بریشان نمود
 نگاری نگارید بر خاک پیش
 همیدون بسان سر گاومیش
 بدان دست بردند آهنگران
 چو شد ساخته کار گرز گران
 به پیش جهانجوی بردند گرز
 فروزان بکرده‌ار خورشید برز
 پسند آمدش کار پولادگر
 بیخشیدشان جنابه و سیم و زر
 همی کردشان نیز فرخ امید
 بسی دادشان مہتری را نوید

که گر ازدها را کنم زیر خاک
 بشویم شما را سر از گرد پاک
 جهان را همه سوی داد آورم
 چو از نام دادار یانه آورم

فردوسی داستان قیام ملی گاو آهنگر و لشکر کشی فریدون
 را بمنظور سرکویی ضحاک در هفتصد بیت شعر بیان داشته است. وی همراه
 با صدای اعتراض عمومی از قول مردم اینطور می گوید:

نخواهیم برگاه ضحاک را
 بر آن ازدها دوش ناپاک را
 سپاهی و شهری به کردار کوه
 سراسر بچنگ اندرون هم گروه
 از آن شهر روشن یکی تیره گرد
 بر آمد که خورشید شد لاجورد

فریدون همراه با سپاه مردمی خود به سرداری گاه آهنگر پس
 از عبور از اروند (دجله) به سوی بیت المقدس شتافت و سرانجام
 به ضحاک که در کاخی بزرگ در آنجا بسر میبرد دست یافت و او را
 در کوه دماوند زندانی کرد.

بیاورد ضحاک را چون نوند
 بکوه دماوند کردش بیند
 چو بندی بر آن بند یفزود نیز
 نبود از بد پخت مانیده چیز
 ازو نام ضحاک چون خاک شد
 جهان از پند او همه پاک شد
 گسته شد از خویش و پیوند او
 یمانده بکو اندرون بند او
 بکوه اندرون جای تنگش گزید
 نگه کرد غاری پنش ناپدید

آیاورد مسافرای گران
یجایی که مژش نبود اندر آن
فرو بست دستش بدان کوه باز
بدان تا بماند به سختی دراز
بماند او برین گوشه آویخته
وزو خون دل بر زمین ریخته

www.KetabFarsi.com

مردم‌گرایی فریدون پیشدادی

فردوسی اطوسی در پایان قیام ملی گاوه‌آهنگر و فریدون پیشدادی
برضد ضحاک و توفیق آنان بر دیو استبداد باتوجه به متون خداینامه‌ها
که مآخذ مهم و مورد اعتماد وی در نظام این داستان بوده است تحت تأثیر
مردم‌گرایی فریدون چنین سروده است:

بیا تا جهان را بید تسپریم
بکوشش همه دست نیکی بریم
نیابد همی نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار
همان گنج و دینار و کاخ بلند
نخواهد بدن مر ترا سودمند
سخن ماند از تو همی یادگار
سخن را چنین خوار مایه مدار
فسریدون فرخ فرشته نبود
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
بداددهش یافت آن تیکویی
تو داد و دهش کن فریدون تویی
فریدون ز کاری که کرد ایزدی
نخستین جهان را بسمت از پیدی
یکی بیشتر بتد ضحاک بود
که بیدادگر بود و ناپاک بود
و دیگر که کین پدر بازخواست
جهان دیزه برخواستن کرد راست
سه دیگر که گیتی زنا بخردان
پنالود و بستد ز دست بدان

تعالیم زرتشتی

زرتشت معتقد است ویرپیروان خود چنین توصیه می‌کنند: زمین باید وسیله‌ای باشد که مانع نفوذ شیاطین به آسمان گردد. هر يك از افراد مردم باید در مبارزه‌ای سپیم گردند که نتیجه آن پیروزی نیکی در جهان است. وجود هراتسانی پرمغنی و بی‌تعمیرت است. بنابراین این اخلاقی پدیدار میگردد که مثنیاء مذهبی دارد و تکالیف انسان را ارزش بسیار می‌بخشد. هرکس که در طریق اهورامزدا قدم بردارد نیکوکار است و هرکس موافقی ایجاد کند و یا کامیابی راه حق را به تأخیر اندازد بدکار است.

اولین وظیفه آدمی: پرهیزکاری است و عبارتست از پذیرفتن آئین درست و اطاعت از دستوره‌های زرتشت. ترفیع مردم به ایمان به اهورامزدا.

دومین وظیفه: اخلاص و پیروی از راستی و درستی است. لریک لینگر نینویسد: ملکوت اهورامزدا ملکوت نور است. قلمرو (انگرامینو) تاریکی است. هرکاری که در تاریکی به آسانی گسترش یابد از ملکوت اهورامزدا خارج است. هیچ قومی مانند پارسیان از دروغ نفرت ندارند. اینست که تهمت و افتراء به سبب ایجاد فساد و دزدی که جز درخفا انجام پذیر نیست، حتی در یافت وام را که برای اجتناب و فرار از پرداخت مجبور بدروغ میشوند، محکوم می‌کند. باید بر سر پیمان استوار بود، حتی نسبت به بدان که در اینجا بخاطر رعایت عدالت و درستی است، نه شفقت و کمک.

در دین مزدا دلسوزی و ترحم چون دلیل ضعف در مقابل رواداران اهریمن است مجاز نیست.

وظیفه دیگر کار است. چون انگرامینو بدی را در جهان روزافزون

ساخته است و به ویران کردن پرداخته است. انسان باید با اهورامزدا همکاری کند. جهان را دوباره از نو بسازد و زمین را حاصلخیز و سعادت بخش گرداند.

دین زرتشت درحالی که دارای ارزش اخلاقی بسیار است به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی نیز توجه دارد یا چادرنشینی مبارزه می‌کند و طرفدار امکان مردم و خانه‌سازی است. تربیت چهارپایان اهلی و مراقبت از آنان در چراگاهها، زندگی خانه‌نشینی، داشتن خانه یا محل سکونت مناسب، از دستورهایی دین بزرگ ایران است. با قربانی کردن از طریق ریختن خون حیوانات مخالف است. مؤمن حقیقی دحقانی است خدمتگزار واقعی و مریی چهارپایان مفید. سرپرست خانه و بزرگ ده درستکار. بنابراین شغل اصلی زرتشتی کشاورزی و مراقبت از چهارپایان است که در (گاتها) نمودار است. انسان باید جسم خود را قوی سازد و تعداد آفریدگان اهورامزدا را افزایش دهد. با زنی تیکونزاد و دین‌دار ازدواج کند و کودکانی بار آورد که از دین زرتشت پیروی نمایند.

ریاضت و معرومیت از زندگی زرتشتی امری بی‌مهوده است. حقیقت زندگی کار کشاورزی و اتحاد خانوادگی است. تنهاشنودی اهورامزدا در اینست که آتشگاهی ساخته شود که در آن آدمی ذادگستر تربیت گردد و چهارپایان اهلی و چراگاههای پاک فراهم سازد. همسر بزرگزیند و دارای فرزندان شود. جسم و روح خویش را هستی بخشد. آتش و زمین و آب را نباید آلوده گردانید. زیرا آفریدگان اهورامزدا هستند.

آئین زرتشت به ابدیت روح معتقد است. روح بعد از اینکه جسم را ترک گفت، سه روز بعد در دادگاهی که از سه قاضی درست شده حاضر میشود و این سه قاضی سه (پازاتا) هستند که بنام: میترا، سارائوشا، راشنوی خوانده میشوند و این شبیه سه خدای چهنم علم‌الاساطیر یونان است و این سه قاضی اعمال نیک و بدی را که این روح در زمان حیات مرتکب شد در ترازویی وزن می‌کنند و سپس روح باید از پل (شیتوات) بگذرد و این پل برای ارواح پاک راحت و وسیع و برای ارواح شیطان و زشتکار تنگ و غیرقابل عبور است و در اینجا روح سقوط خواهد کرد و به قعر جهنم خواهد رفت. ولی روح پاک و ثواب‌کار بعد از اینکه از مقر آشا (گفتار نیک، اندیشه نیک، کردار نیک) گذشته به نور جاویدان مابدی میرسد و بالاخره به بهشت وارد خواهد شد.

مقایسه افکار فلسفی زرتشت با سقراط و افلاطون

عقیده پیکار نیکی با زشتی در آئین زرتشت مصلح و زنده کننده زندگی بشری است و چون در این دین چنین آمده که سرانجام پیروزی و فتح با اهورامزدا و نیکی است. پس فلسفه این اخلاق بر اساس خوش بینی و نیروبخشی قرار دارد، بی تردید این فکر از پاک ترین و خالص ترین و عالی ترین و شریف ترین افکاری است که به اندیشه بشر راه یافته، چه تنها هدف آن اینست که نیکی مطلق بر جهان حکم فرما باشد و بدین وسیله بایستی مبارزه شود و پایتزر بگوئیم این عقیده که در حقیقت می خواهد یگانگی را بوجود آورد (چون سرانجام این مبارزه غلبه و حکومت یکی و انهدام آبدی دیگر یعنی ایجاد یگانگی است) هیچگاه برای جلب مردم به آئین خود متصل به جبر و زور نشده است و از اینجا می توان گفت که با گذشت و اغماض توأم است.

اهمیتی که فلسفه این اخلاق در عدالت خداوندی برای (خیر مطلق) و (مثل) قائل است بدون شك باید اقرار کرد که همین دو امر بر روی مقایسه سقراط و افلاطون تأثیر بس بزرگی گذاشته است!

اگر بنا باشد که به گفته Riveud (مبانی فلسفه یونان را در مشرق جستجو کنیم) باید قبول کنیم که برای این جستجو از دین زرتشت بهتر تمیض یافت. زیرا هم عقیده (خیر مطلق) سقراط و هم اندیشه و (مثل) افلاطون به بهترین وجهی در این دین تشریح شده است. زیرا تشابه بزرگ و مسلمی بین (مثل) افلاطون و (مثل) زرتشت وجود دارد. مثل زرتشت بنام (فراثوروا) خوانده شده که عبارتست از: (فراثوروا) نمونه های مخلوقات زمین است. موجوداتی که به زندگی متعلقند و این نمونه ها که از نیروی عامله طبیعت به وجود آمده اند در حالت اولیه گرمی بوده اند. در همان زمانی که هنوز موجودات اصلی

بر روی زمین به زندگی نرسیده بودند. اما این احترام برای آنها حتی وقتی که شکل عادی بخود می‌گرفتند و حتی زمانی که آن شکل را از دست دادند همیشه حفظ میشده است. همه موجودات: مردمان زن‌ها، سنگها، اسبها، گله‌ها، برای خود قبلا (فرائوروا) داشتند. بدین ترتیب این دو اندیشه‌ی افلاطون و زرتشت به طرز عجیبی بهم شبیه است و اگر تأثیر افکار زرتشت را در افلاطون که با در نظر گرفته شدن تقدم زمانی مسلم بنظر می‌رسد مورد تردید قرار دهیم باید بگوئیم که این دو فیلسوف بزرگ بدون شك این اندیشه‌ها را با توجه به خصوصیات مشترك، هر دو بیک طریق درك کرده‌اند. (۱)

تعالیم آئین مهر

در کنار دین زرتشت آئین مهرپرستی ایران قرار دارد. مهر یا میترا (خورشید خدا) مشترک میان ایران و هند است و خدای نور و راستی بشمار میرود.

در گاتهای زرتشت سخنی از مهر در میان نیست ولی در عبادت‌های عمومی نقشی مهمی دارد. در تاریخ ادیان ایران سخن گروهی کم و بیش سخنی در میان است که مهرپرستایش می‌کردند. مهرپرستی دین‌رستگاری و امید به نجات است. دارای نوعی عرفان است که تعلیمات آن موجب خوشبختی در جهان و عمر جاویدان پس از مرگ است آئین مهر توسط طرفداران شرقی آن و مخصوصاً سربازان آغاز قرن اول مسیح در اطراف امپراتوری عظیم روم انتشار یافت.

پلوتارک مورخ معروف نوشته است که چندتن راهزن از اهالی سیلیسی در سال ۶۵ قبل از میلاد کیش مهر را در قلمرو روم پخش کردند. این سخن پلوتارک افسانه‌ای بیش نیست. روشن است که در اواخر جهان‌نگشاییهای اسکندر و سپس استقرار تمدن هلنیستی در دوران سلوکیه‌ها و شاهان اشکانی و در نتیجه‌ی انواع جنگها و مراوده‌ها که بین ایرانیان و مردم آسیای صغیر و دیگر کشورهای قلمرو امپراطوری روم در آن زمانها روی داد آئین ایرانی مهر بتدریج بکشورهای آسیای و اروپای سرایت کرد و گسترش شگرف یافت و از راه سوریه و بین‌النهرین و آسیای صغیر به روم رفت. در سال ۶۶ میلادی امپراطور روم نرون بوسیله تیرداد پادشاه ارمنستان به کیش مهر گرائید (۱) امپراطور روم کومود در قربانیهای مهرپرستان شرکت می‌جست. در زمان دیوکلسین و گالریوس

مهر خدای اول روم شد. کنستانتین معروف به کبیر قبل از قبول مسیحیت پیرو کیش مهر بود. امپراطوران روم در نقاط مختلف پارها معابدی بنام مهر ساختند. پامعابد مهر را ترمیم کردند این معابد میترئوم *Mithreum* نام داشت کیش مهر، شمال آفریقا، شبه جزیره بالکان (گویا غیر از یونان) نواحی دانوب، آسیا (مجارستان، کنونی) زمینهای اطراف رن، سرزمین گل، شبه جزیره ایبری و ایتالیا را فراگرفت و تاجزیره بریتانیا و دیوار هادریان در شمال انگلند پیش رفت بر دیوار هادریان نقشهائی از مهر پرستی است و در مرکز شهر لندن (سیتی) مجسمه‌ای از مهر کشف شد (۱) جز مائی گری که در دوران ساسانی بنویه خود توانست کیش جهانی شود هیچ آئین دیگر ایرانی چنین گسترشی نیافت. تنها مسیحیت توانست در قبال این پویه ظفر مند خدای مهر سدی بکشد و مسیحیت از همده این کار برای آن برآمد که بسیاری از عناصر مهر پرستی را جذب کرد و در کالبد يك کیش مائوس در دل‌های گروندگان جای یافت.

پرفسور ه. ج. ایلیفه مدیر موزه شهر نیورپول در فصل (ایران و دنیای قدیم) در کتاب میراث ایران درباره توسعه مهر پرستی در باختر چنین مینویسد :

«توسعه و پیشرفت سریع مهر پرستی از زمان امپراطور فلاویوس در سراسر امپراطوری روم آغاز شد و در قرن سوم و چهارم میلادی در زمان گالریوس و دیوکلسین چیزی نمانده بود بره مسیحیت پیروز گردد... این کیش عجیب در همه جا چون آتش در جنگل خشک زبانه زد. پیروزی آن هنگامی بنظر می‌رسد که دیوکلسین (۲۰۵-۲۸۴ میلادی) و گالریوس (۲۱۱-۳۰۶ میلادی) ولی سیلیوس در سال ۳۰۷ میلادی معبدی در کنار دانوب به افتخار میترا بعنوان نگاهدارنده و محافظ امپراطوری تخصیص دادند. علت عمده جاذبه‌ای که در مذهب میترا وجود داشت علو معنوی آن و مبارزه دوگانه دائمی بین خیر و شر است که بموجب آن هر روح پاک و بی‌الایشی دائم می‌گوشید به نیکی کمک کند تا بر بدی چیره شده (۲)

۱- نه گفتار در تاریخ ادیان، علی‌اصغر حکمت تهریور ۱۳۴۰ جلد دوم صفحه ۲۹۳

۲- میراث ایران زیر نظر پرفسور آروری ترجمه فارسی بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۳۶ صفحه ۷۴

موافق اساطیر میترائیستی بنقل از پژوهنده بلژیکی کومن مهر نخست از صخره‌ای درخازی با چهره فروزنده بر جمعی شبانان ظاهر شد و شبانان از طلعت فریبای آن لرخته او را شناختند و تپایش کردند. افسانه ظهور مهر در خارموجب آن شد که مهر پرستان معابد یا میترتوم‌های خود را درغارها و یادزیر زمینها می‌ساختند.

مهر چون بصورت انسانی تجسم یافت گاوی را ذبح کرد و از خون او زمین را آبیاری نمود و حاصل‌بخش ساخت و پس از آنکه به پرستندگان خویش از خون و گوشت ذبیحه خود نان و شراب مقدس خوراند به آسمان عروج کرد و بار دیگر در زمرة جاویدانان آسمانی درآمد. اشعه‌ای که گرد سر مهر است از آنست که وی با خورشید جنگید و چون خورشید نیرویش را دید پرتو خود را برگرد سرش نهاد. مهر داور روز جزاست و در آن جهان شفیع آدمیان است. مهر خدای شفیع، خداوند منتقم است و مسیح و مهدی موعود است که یار دیگر ظهور میکند و جهان را از پرتو عدل پر میسازد. و از شمرگران انتقام میکشد. مهر پرستان در جریان عبادت مهر و قربانی بنام او و اجراء مراسم مذهبی نوعی مساوات را بین خود مراعات میکردند و یکدیگر را برادر میخواندند. گسرونده میبایست از مراحل هفتگانه سلوک بگذرد شباهت فراوان مراسم هشام ربانی و تمسید مهر پرستی با نظایر این آداب در مسیحیت بخوبی نشان میدهد که تا چه اندازه گرایش مسیح از مهر پرستی اقتباس کرده است. باید افزود که تعطیل روز یکشنبه که هنوز در زبان انگلیسی Sunday (روز خورشید) نام دارد و جشن گرفتن روز تولد مهر (روز ۲۵ دسامبر) و پیروی از صلیب و نواختن ناقوس و نوازندگی بهنگام دعاخوانی نیز از مهر پرستی به‌گیلیس مسیح منتقل شده است (۱)

اسطوره مسیح نیز بر پایه همین افسانه‌ها پدید شده است. اسطوره مهر در داستان شفاعت و مهدویت شیعیان نیز اثرهای خود را باقی گذاشته زیرا یکی از مختصات مهر همین شفاعت و وساطت است. پلوتارک بفرستی یادآور میشود که در دین زرتشت دو مقوله، هر مزس

۱- برخی بر میسها درباره جهان بینی و جنبش های اجتماعی در ایران تألیف

(اهورامزدا) و آرمینوس (اهریمن) نمودار دو عالم نور و ظلمتند و میتوس (مهر) واسطه این دو است. یعنی به عبارت دیگر اگراهورامزدا را نماینده آسمان روشن روز بدانیم و اهریمن را مظهر شب تاریک. در آن صورت خورشید حد پیوند ما بین این دو و با اصطلاح (فروغ معدنی) است که از فروغ اذلی او رمزدی ناشی شده است.

بناظر نگارنده اگر مقررات آئین مهر و نظام حکومت دموکراسی آغاز عصر اشکانی را که توسط مجلسهای قانونگزاری و بصورت کنگره راسیونی از نمایندگان محلی بطور فدرال اداره میشد (۱) بطور دقیق در نظر بگیریم، می بینیم آنچه که در اروپا بعدها به عنوان دموکراسی جلوه گرفته است از راه ایران به آنجا رفته و در بسیاری از ادیان و جریانهای فکری جهان الهیای ژرف باقی گذاشته است.

روز تولد مهر که روز تعادل خرفی است و در تقویم کهن آغاز فصل سرما بود روز جشن مهرگان است (۱۶ مهر)

احسان طبری پیرامون رد پای مهر در تاریخ ایران مینویسد :

«آیا اندیشه مهرپرستی پس از تسلط اسلام در ایران فرومرد؟ سخت بعید بنظر میرسد. احتمال زیاد می رود که آئین مهر در تکامل طولانی خود بجهان بینی گسترده ای همانند جهان بینی عرفانی بدل شده بود. تأثیر آئین مهر در گنوستیسیسم و تأثیر متقابل آن در مهرپرستی و رابطه مهرپرستی با مکتب نوافلاطونی که هر دو از جریانهای مهم دوران هلنیسم است امریست درخور مطالعه. آیا آنچه که حکیمان ما از قبیل ابن سینا و سپهروردی بکار میبرند از منشا آئین مهر نیست؟ میگویند لفظ شراب از (مهرآبه) آمده است که ترکیبی از (مهر) و (آبه) به معنای جایگاه.

میگویند (خرابات) مصری است از خورآباد. آیا کیش شراب که در نزد خراباتیان معمول بود و الفاظ مغ و مغ بچه و جام می منانه که در آثار ادبی فارسی فراوان آمده است، حکایتی از قدس یاده در کیش مهرپرستی و بقایائی از آداب مهرپرستی نیست؟ آیا اندیشه مهدی موعود و شفاعتگری الهی شیعه در روز محشر در دین شیعه، ریشه ای در مهرپرستی ندارد؟ و آیا در چهره علی و حسین بازتابی از مهر مقدس

۱- در این مورد به تاریخ بهشتیهای فکری ایرانیان «از زشت نازای» تألیف رفیع مراجعه نمود.